

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاښد تن من مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم ویر زنده یک تن مېباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

به سلسله نشر مقالات سابق

(مقاله سی و یکم)

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین، ۱۸ اگست ۲۰۰۶

خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

یاد بود از محصل استقلال افغانستان
اعلیحضرت غازی امان الله خان

دقیقاً ساعت سه صبح ۱۸ اگست است، مطابق به ۲۸ اسد ۱۳۸۵، که یک روز تاریخی و پرافتخار ما افغانان است. از خواب برخاسته و در برابر کمپیوتر قرار گرفتم و سایت "افغان جرمن آنلاین" AGO را کشودم و عنوان "اعلیحضرت امان الله خان غازی، رهبری که عاشق میهن، استقلال و مردمش بود" توجهم را جلب کرد. با ولع خاص شروع کردم به خواندن مقاله ای که از خامه سحاری روی کاغذ آورده شده. در مورد اعلیحضرت غازی امان الله خان و کارنامه اش بسیار نوشته اند و بسیار خواننده ام، اما نوشته ای به این زیبایی و نکویی هرگز بنظرم نرسیده است، که هم حق مطلب را به کمال و تمام اداء کند و هم آن گوید، که باید گفته شود. از شما چه پنهان که ضمن خواندن مضمون جلو فوران اشکهایم را گرفته نتوانستم. نقل های قول بی شمار از گفتار اعلیحضرت غازی، که از احساسات پاک یک وطنپرست افغان و عاشق افغانستان، درست هشت دهه پیش از امروز به یادگار مانده، دل سنگ را آب میکند، چه رسد به قلب رقیق همچو منی. در مورد کارنامه امان الله خان غازی و ذکر خیرش نمیخواهم چیزی بگویم، که آنچه در نوشته دانشور چیره دست و مؤرخ بزرگ وطن، جناب اکادمیسین سیستانی، خواندم، قدرت نوشتن را از من میریاید. درینجا به گوشه های دیگری که در مورد اعلیحضرت غازی گفته اند، مکث مینمایم.

بار اول در تاریخ افغانستان، در زمان همین شاه وطنخواه قانون اساسی تدوین گردید، که در آن زمان "نظامنامه اساسی" یاد میگردید. درین قانون اساسی، تمام باشندگان افغانستان، بدون تفریق قوم و زبان و دین و مذهب، بنام "افغان" ذکر گردیده اند؛ با حقوق مساوی و مسؤولیت های مساوی. نظر به این قانون، تمام افراد ملت افغانستان، بدون استثناء، متساوی الحقوق و "افغان" خوانده شدند.

بعض اشخاص کینه ورز و قوم ستیز، که شاید تساوی حقوق افراد ملت بدماغشان خوش نمیخورد، نام مبارک اعلیحضرت امان الله خان غازی را، با تحقیر و کراهت بر زبان میرانند. یکی ازین قوم پرستان قوم ستیز، نویسنده ایست بنام بصیر احمد دولت آبادی که در مورد افغانستان دو کتاب نوشته و در ایران چاپ کرده؛ یکی "شناسنامه افغانستان" و دیگری "شناسنامه احزاب و جریانات سیاسی افغانستان". شاید کتب دیگری هم نوشته باشد، که به نظر من نرسیده. آقای دولت آبادی که با قوم پشتون عناد بی امان دارد، در سراسر اثر اول خود به مذمت این قوم میپردازد و هر کسی را که بدین قوم منتسب است، با تازیانه توهین و استحقار و استهزاء مینوازد. چنانکه اعلیحضرت امان الله خان را از روی تحقیر و استخفاف، "امان خان افغان" میخواند. کینه او به قوم پشتون و

خصوصاً به اعلیحضرت غازی، بدون شک از مغز بیماران ایران به او سرایت کرده است. بسا ایرانیان قوم پشتون را بدیده حقارت مینگرند، در حدی که حتی این نام شریف را نمیخواهند درست تلفظ کنند. ایرانیان "پشتون و پشتو" را به ضم "پ" اداء میکنند. فرهنگ عمید در شرح لغت "پشتو" چنین آرد: «به ضم "پ" پختو، زبان بومی مردم افغانستان که شعبه ای از زبان فارسی و مخلوط از لغات فارسی و عربی و هندی است و با الفبای فارسی نوشته میشود». این تعریف که در حد خود کفر زبانشناسی تلقی میگردد، از همان دید نادرست و ناروای عام مردم ایران سرچشمه میگردد. ایرانیان حین تاریخ نویسی، با قوم پشتون بسیار عنودانه برخورد میکنند. شاید از دلایلی که پیش خود دارند، یکی این باشد که مردم افغانستان به زعامت پشتون ها علم استقلال برافراشتند و نه تنها سلطه صفوی را در افغانستان برانداختند، بلکه بساط دولت فاسد و منحط صفوی را در فارس هم برچیدند. عناد ایرانیان با قوم پشتون که گویا ریشه تاریخی دارد، تا امروز که امروز است، از شدت خود نکاسته که میداند، شاید "افغانی" خواندن "افغان" ها در ایران، از روی توهین و تحقیر باشد؟؟؟ بعض ایرانیان از روی غیظ و غضب "افغانان" را "ای افغانی" یا "افغانی پدر قحبه" یا "افغانی پدر سوخته" خطاب میکنند و این چیزی نیست، که کسی منکر آن شده بتواند. ایرانیان "کرزی" را هم تا این اواخر "کرزای" میخواندند؛ حتی در رادیوی بی بی سی نیز. سید مهدی فرخ ایرانی دو اثر در مورد افغانستان نوشته، یکی "تاریخ سیاسی افغانستان" و دیگری "کرسی نشینان کابل"، که در هر دو اثر به توهین افغانان و افغانستان انهماک ورزیده. وی در مورد امان الله خان غازی چنین نویسد: «امان الله خان شخصی است فوق العاده خود خواه و خودپرست و طالب شهرت و علو مقام؛ و بسیار فعال و کارکن و جدی و باهوش و صبور و بردبار است.» و باز گوید: «در امورات سیاسی بسیار خود ساز و به طور عمومی ساعی در کتمان عقیده، و حتی المقدور از ذکر حقیقت خودداری کرده و جدیت دارد که همه کس را اغفال کرده گول بزند. و در مذاکرات و اظهارات احساسات چشم خود را پر اشک نموده و گاهی هم گریه میکند. ولی تمام ساختگی و از روی خدعه است؛ و مطابق روایات تمام افغانه، در ستایش افغانستان و سلطنت خود خیلی مبالغه میفرماید؛ و همیشه آنچه را واجد هستند، چندین برابر ذکر میفرمایند، و معتقد است که بواسطه اظهار کثرت قوا و مادیات، سایرین بیشتر ملاحظه کرده و اهمیت افغانستان را بیشتر تصور خواهند کرد؛ چنان که در ضمن مطالب همیشه جمعیت افغانستان را بیست میلیون اظهار میکند - در حالیکه چهار میلیون و نیم (چهار و نیم میلیون - اصلاح از منست) جمعیت دارد - و همچنین بر حسب دستورالعمل خود اعلیحضرت در کتاب: ۱۹۲۵ almanach de yotha ص ۶۴۶ قوای نظامی افغانستان را در موقع صلح ۶۰۰۰۰ و در موقع جنگ ۵۰۰۰۰۰ (۱) صورت داده اند (اولیای دولت ایران از مقدار (تعداد - تصحیح از منست) قوای افغانستان در موقع صلح و جنگ، بر طبق صورت های ارسالی کاملاً مستحضر است).... در حرف زدن حریص و ولوع (بسیار حریص و پر ولع - شرح از منست) است و در هر امری نطق مفصلی ایراد و در تمام مجالس نطق های شبیه به تبلیغات می نماید و خود را یکی از ناطقین بزرگ میداند....» (صفحات ۳۴ تا ۳۸ "کرسی نشینان کابل" اثر سید مهدی فرخ - وزیر مختار ایران در دربار امانی - به کوشش محمد آصف فکرت، چاپ اول تابستان ۱۳۷۰ تهران) همین چند سطر کافیهست، تا عمق نفرت این ایرانی حسود را در مورد اعلیحضرت امان الله خان دریابیم. جواب این بیمار روانی را از زبان مصلح بزرگ، شیخ اجل سعدی شیرازی، همان هموطن حقنکر سید مهدی فرخ میدهم، که هشت قرن پیش از امروز فرمود:

گر نبیند به روز شبیره چشم چشمه آفتاب را چله گناه (۲)

بدیده بینا و دل دانا میخواهد که حقایق را ببیند و درک کند، اما آقای مهدی فرخ کجا و بصیرت کجا؟؟؟ اشخاص کینه ورز و پرنفرت چنان در پیله خود تنیده خویش، گیر می مانند، که دنیا و مافیها و ماحول خود را درک کرده نمی توانند. جمع کلمه "افغان" بشکل "افغانه" هم که در گفته آقای فرخ آورده شده، از نفرت عام وی نسبت به افغانان، حکایت میکند. درینجا مایلم، قسمتی از بخش دوم مقاله "افغان، افغانی، افغانستانی" خود را که در جولای ۲۰۰۴ روی جرائد آمد، بعینه نقل نمایم: «جمع درست "افغان" یا "افغانان" است و یا "افغانها". در ایران دوره قاجاری، "افغان" را بقاعده عربی جمع می بستند و "افغانه" می گفتند. گویند که در عقب چنین استعمال، نیت سوئی نهفته بوده و مانده آن بوده، که "افرعون" را بشکل "افراعنه" جمع بندند. فارسی زبانان را نشاید که کلمات غیرعربی - از جمله فارسی - را بقاعده عربی جمع سازند.»

اما برگردیم به اینکه گفتیم آقای بصیر احمد دولت آبادی با "پشتون" عناد بی امان دارد و احتمالاً این کینه را از ایرانیان کینه ورز به ارث گرفته باشد. به هر ترتیب، دشمنی این آقا نسبت به قوم پشتون در سطر سطر کتاب اولش به چشم میخورد. اما تا جایی که به امان الله خان غازی ربط میگیرد، فصلی را از بخش چارم مقاله "افغان، افغانی، افغانستانی" خود نقل میکنم. در آنجا میخوانیم: «وقتی آدم کتاب اولش را می خواند، از کینه عجیب و غریب و از عصبیت بی حد و مرزش نسبت به پشتونها، آگاه می گردد. او زمامداران مملکت را از زمان احمدشاه بابای ابدالی تا داوود خان محمد زائی، به باد سُخریه و توهین میگیرد و با تازیانه انتقام می نوازد. مثلاً "احمدشاه بابای سدوزائی" را "احمد خان"، "امیر حبیب الله خان" را "حبیب الله زبانه"، "نادر شاه" را "نادر غدار یا نادر فاشیست"، "ظاهر شاه" را "ظاهر خائن"، "داوود خان" را "داوود شاه" و غیره یاد میکند. و عجب که بر "امیر

عبد الرحمان خان" ، که آنهمه جور و جفا کرد و در سرتاسر افغانستان، به شمول هزاره جات، دهها کله منار ساخت - اگر نگوییم صدها - رحم کرده، فقط لقب "جابر" را میگذارد و میگذرد. او در سراسر کتاب خود این امیر قهار و سفاک را "عبد الرحمان جابر" خطاب میکند. وی اما "اعلیحضرت امان الله خان" را "امان خان افغان" میخواند؛ نه یکبار بلکه باربار و بکرات و مراتب. گوئی آقای دولت آبادی بخاطر ضدیت با پشتون ها، از "الله" هم تیر میشود. ببین که تعصب کور و کر، انسان را تا سرحد کفر میکشانند!!!!»

از کفرگوئی های اشخاصی نظیر آقای بصیر احمد دولت آبادی میگذرم، که آنچه او بر زبان آورده بر مبنای نفرت و کینه نسبت به قوم پشتون بوده و از همینجاست که گفته هایش به دو توت هم نمی ارزد. هر کس دیگری هم که از خاستگاه عصبیت و بغض به قضاوت برخیزد، در واقع خود گفتار خویش را ضرب صفر میکند. نمیخواهم از مقاله برجسته جناب سیستانی نقل قول بسیار کنم. فقط به یک مورد اکتفاء کرده و از خواننده حَقجو التماس میکنم که این مقاله جانانه را بدقت از نظر بگذرانند. ایشان در صدر نوشته خود میفرمایند: « در تاریخ معاصر افغانستان، بعد از احمدشاه بابا، در میان شاهان و شهزادگان و امیران و یا رؤسای جمهور کشور (رهبران گروه های چپ و راست افراطی، در سه دهه اخیر) هیچ یکی از لحاظ وطنپرستی و مردم دوستی و عشق به آزادی و سربلندی کشورش و نیز از لحاظ ضدیت با نفوذ بیگانگان در امور داخلی وطن، با امان الله غازی برابری کرده نمیتواند. »

دولت امانی جهشی آورد فوق العاده انقلابی و ترقیخواهانه، که متأسفانه بر اثر توطئه های استعمار، زود طومارش برچیده گشت ؛ بلی امان الله خان

خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود.(۳)

درود بی پایان به روان پاک اعلیحضرت غازی امان الله خان و همه رزم آوران سلحشوری که استقلال افغانستان را بضرب شمشیر گرفتند و نام های گرامی و فخیم خود را در کتیبه تاریخ جاودانه ساختند.

پاینده باد افغانستان!!! تابنده باد استقلال!!!

توضیحات :

۱ - یک وقتی - شاید ۲۸ تا ۳۰ سال پیش - کتابی بزبان آلمانی بدستم افتاد و در آن گزارش یک سیاح اتریشی (یا آلمانی) را حین مسافرتش به افغانستان خواندم. مؤلف در زمانی که سپهسالار شاه محمود خان "وزیر حربیه افغانستان" بود، - "وزیر دفاع" را در آن زمان "وزیر حربیه" میگفتند - حین برگزاری جشن استقلال به کابل میرسد و مجال می یابد که با سپهسالار مصاحبه ای بنماید. وی در جواب سؤال خود که تعداد عساکر افغانستان را از وزیر حربیه افغانستان جویا شده بود، از شاه محمود خان میشنود که : « هر فرد افغان عسکر است. » شاید این سخن از نظر اروپائیان و دنباله روان ایشان - به شمول سید مهدی فرح ایرانی - گزافه گوئی محض جلوه کند. اما در تاریخ نچندان دور از امروز، جهاد برحق مردم افغانستان در برابر قوای اشغالگر روس ثابت ساخت ، که حقیقتاً هر "فرد افغان" سپاهی و سرباز و عسکریت فداکار و جان نثار. اشخاص بی بصر و بی بصیرت درین نکته شک میورزند، به مانند مهدی فرخ که از روی حقد و کینه و تمسخر و توهین، گفته های امان الله خان مرحوم را اغراق آمیز می پندارد.

۲ - شرح بیت : گناه و تقصیر آفتاب نیست، اگر چشم خفاش روشنی را دیده نمیتواند. "شپیره" مراد از "خفاش" یا "شب پرک چرمی" است. "شپیره چشم" در دو معنی قابل درک است، که هر دو مفهوم بیت را درست افاده کرده میتواند.

- یکی اضافه مقلوب از "چشم شپیره"

- و دیگر در معنای "کسی که چشمش به مانند چشم شپیره است و از درک روشنی عاجز.

۳ - عنوان مقاله را تیمنا و تبرکا از بیت معروف حضرت حافظ شیراز انتخاب کردم، که :

راستی خاتم فیروزه بو اسحاقی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

کلمه "مستعجل" به کسر جیم، ر وزن "مستقل" اسم فاعل مصدر "استعجال" (باب استفعال) ، معنای "شتابنده و عجله خواننده" را میدهد. در عرف ما "ج" را مفتوح اداء میکنند، که غلط است. چنانکه "کورس مستعجل" در ارودی شاهی عهد ظاهرشاه ، مشهور بود و با همین تلفظ نادرست ، اداء میگردد. فارغ این کورس را "ضابط مستعجل" مینامیدند، که کابلیان. "قلی پران"، آنرا از روی طنز "ضابط ماشینی" خواندند.